

نقد ادعای قائلین به عدم صلاحیت داشتن وجود برای معلولیت

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

دیگر مطلبی ندارد، مسئله مهم همان بود که

عرض کردیم بقیه آن دیگر خواندنی است.

برگشت مسئله در مورد معلولیت وجود و ماهیت به کیفیت تأثیر علت در معلول و عدم ادراک صحیح از اقتضاء علیت

## فصل (۲).

فی الإشارة إلى مناقضة أدلة الزاعمين أن الوجود لا يصلح للمعلولة<sup>۱</sup>.

با توجه به مطالب گذشته همان طوری که عرض

کردم برگشت مسئله در مورد معلولیت وجود و

معلولیت ماهیت به همان کیفیت تأثیر علت در معلول

و عدم ادراک صحیح از اقتضاء علیت است که علیت

مقتضی چه مسئله‌ای در معلول و در وجود است.

بعضی‌ها قائل شدند به اینکه علیت در ماهیت تأثیر

دارد و در وجود تأثیر ندارد به جهت اینکه وجود یک

حقیقت است. اینها می‌گویند که مگر شما نمی‌گویید

که وجود یک حقیقت واحده است بنابراین اگر یک

علتی در یک وجودی تأثیر بگذارد به معنای این

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۰.

است که این علت در همه وجودات هم تأثیر می‌گذارد چون **لا میز بین الأعدام و لا میز بین الأمثال** و اگر قرار باشد یک شیئی معلول برای یک علت باشد که وجود است؛ یعنی همان شیئی که وجود است معلول برای علت باشد پس باید این شیء به واسطه سنخیت بین معلول و [علل]، معلول برای همه علل هم باشد چون معلول عبارت از امر واحده است. آنچه که موجب کثرت است ماهیت است! ماهیت است که مختلف است، نه وجود! بنابراین معلولیت وجود اقتضاء سنخیت بین همه علل را می‌کند و معلولیت وجود اقتضاء سنخیت بین همه معلول‌ها را می‌کند. این مطلبی است که اینها فرموده‌اند.

با توجه به مطلبی که عرض شد فوراً سخافت این مطلب روشن می‌شود و آن اینکه قائل به این مسئله ادراک صحیحی از مسئله وجود ندارد. این خیال می‌کند که وجود که یک حقیقت واحده است و آن حقیقت واحده مشترک بین همه انواع است بنابراین تمام انواع متحد الشكل، متحد الذات، متحد الصفات و متحد العنوان هستند درحالی که اختلافی که در

ماهیات هست عبارت از ظهورات مختلفه وجود است. ماهیت که آن اختلاف را از خانه خاله و عمه اش که نیاورده است. آن اختلاف عبارت از ظهورات مختلفی است که وجود به خود می گیرد. اسم آن اختلاف ظهورات را ماهیت می گذارند.

بنابراین چه کسی گفته است که چون وجود معلول برای آن علت است بنابراین آن علت می تواند در همه وجودات هم تأثیر بگذارد؟! پس همه وجودات باید واحد باشد و اصلاً هیچ نوع اختلافی نباید در بین تعینات وجود داشته باشد چون وجود واحد است اینکه حقیقت وجود واحد است چه ارتباطی با ظهورات مختلف وجود دارد؟! اینکه حقیقت وجود یک واحد بالصرافه و بسیط است چه ارتباطی دارد برای اینکه ظهورات او نباید مختلف باشد؟! شما همین که می گوید: ظهورات مختلف حتی اگر دو ظهور عین هم باشد باز خود تماثل اقتضاء تقابل را می کند دو تا کتاب که از همه جهات مثل هم باشند باز مقابل هم هستند ولو اینکه رنگ آنها یکی باشد. الآن دو تا از همین کتاب هایی که یک

چاپ هستند را در کنار هم قرار بدهید از همان اولین حرفی که در آنجا هست تا آخرین حرفی که در زیر این صفحه هست یک حرف باشد کاغذ یک نوع باشد لون یک لون باشد کم و خصوصیات هم یک کم باشند و همه‌اش هم عین هم باشد باز شما این را اینجا می‌گذارید و آن را در مقابلش می‌گذارید! پس این حاشیه‌ای که مرحوم حاجی در پایین زده‌اند محلّ ایراد است. مرحوم حاجی مسئله را در اختلاف در بین نوعین برده‌اند و در مورد مثلین این مطلب را نگفته‌اند، گفته‌اند: تناقصی که در این قضیه در اینجا پیدا می‌شود به اختلاف در انواع است، نه در امثال. ما در خود مثلین هم ما این مطلب را می‌گوییم.

نفس تحقق دو مثل در عالم خارج موجب اقتضاء تقابل

نفس تحقق دو مثل در عالم خارج اقتضاء تقابل را می‌کند و هر شیء و هر موجودی به نسبت به خودش گرچه مثلین باشند اقتضاء علت واحد را می‌کند. حالا فکیف به اینکه در اعراض مختلف باشند در صفات مختلف باشند در جنس و فصل باهم مختلف باشند که همه آنها جای خود را دارند. بنابراین ایرادی که بر این خط و بر این قائل و

قائل به معلولیت ماهیت برای علت و برای تعلق  
جعل وارد می شود به عدم ادراک صحیح قائل نسبت  
به مسئله وجود برمی گردد که قائل تصور کرده است  
از آنجایی که مسئله وجود حقیقت واحده است  
قابلیت برای ظهور و بروزات اختلاف در تعینات و  
مظاهر را ندارد و ادراک صحیحی از ماهیت نداشته  
که ماهیت چیزی جز ظهور نفس وجود نیست.  
همین که وجود ظهور پیدا می کند شما آن موقع اسم  
ماهیت روی آن می گذارید، زودتر نمی گذارید. قبل  
از اینکه این وجود بخواهد به صورت دربیاید ما  
ماهیت، عرض، سفیدی، لون و کیف نداریم! هیچ  
چیز نداریم! همین که این وجود به صورت درمی آید  
شما از آن انتزاع ماهیت و صفت را می کنید قبل از  
اینکه بخواهد به ظهور و شکل دربیاید شما هیچ  
انتزاعی نمی توانید بکنید.

ماهیت بدون وجود، یک امر عدمی

یک وقتی ما با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه  
- در بیمارستان بودیم می خواستند عمل کنند چون  
هر چند بار یک دفعه در بیمارستان عمل و اینها  
داشتند. ما با ایشان در همان مکان عمل و اینها رفتیم،

خدا دکتر محمد توسلی را حفظ کند، دکتر خوارزمی که خب الآن هم در مشهد هستند و آن موقع رئیس بیمارستان قائم بودند و نمی دانم الآن هم هستند یا نه، ایشان رو به دکتر توسلی کرد و گفت: دکتر این عمل چقدر طول می کشد؟ توسلی گفت: هیچ من نمی دانم که چقدر طول می کشد! حالا می دانست مثلاً فرض کنید یک ساعت [طول] می کشد! می گفت: وقتی که عمل تمام شد آن موقع می گویم که یک ساعت طول کشید، الآن نمی گویم! خب راست می گوید! وقتی که دکتر مشغول عمل می شود خب نمی داند آیا مواجه با موانع می شود یا نمی شود و عمل یک عمل روتینی خواهد بود یا اشکالاتی پیش می آید! گفت: وقتی که تمام شد می گویم که این قدر طول کشید، الآن نمی گویم! بعد گفت: حدود یک ساعت!

این مسئله هم تقریباً شبیه همین است، قبل از اینکه این وجود بخواهد به صورت دربیاید ما هیچ اطلاعی از ماهیت نداریم وقتی که این وجود به صورت درآمد حالا می گوئیم که ماهیت آن این است. قبلاً نمی توانستیم بگوئیم چون ماهیت که

وجود و بروز خارجی ندارد قبل از اینکه بخواهم این مومی که در دست من هست را نرم کنم شما می دانید که این در عاقبت چه خواهد شد؟! این به شکل مار یا ماهی یا توپ در خواهد آمد؟! هیچ چیزی مشخص نیست و شما هم که نمی توانید بخوانید که چه نیّتی الآن در ذهن من هست که می خواهد این موم را تبدیل به همان غالب خاص به خود بکند! شاید حتی خود من هم در همان موقعی که شما دارید به من نگاه می کنید چیزی در ذهنم نباشد و در یک ثانیه برای من یک نیّتی حاصل بشود. خب در آن موقع که هنوز این موم به هیچ شکلی درنیامده است، چه ماهیتی از این موم انتزاع می شود؟! هیچ انتزاع نمی شود چون ماهیت بدون وجود یک امر عدمی است. بله، وقتی که این موم به شکل در آمد آن موقع شما تازه باید نگاه کنید یا لمس کنید و به یک نحوه ارتباط با این شیء خارجی برقرار کنید تا بفهمید که هان این باید یک کره باشد یا این باید یک سمک باشد یا این باید غنم باشد! بعد از آن ارتباطی که به واسطه آن ارتباط، معلوم ذاتی و علم ذاتی برای

انسان حاصل می‌شود به واسطه آن معلوم بالعرض آن موقع برای انسان حاصل می‌شود.

بنابراین تمام این اشکالاتی که در اینجا مطرح است به خاطر این است که ادراکی از ماهیت نیست و تصور اینها از وجود که امر واحد است یک تصور غلط است. چون حالا امر واحد است بنابراین این قابلیت برای بروز و ظهورات مختلف را ندارد.

اعتراض مرحوم آخوند بر قدماء فلاسفه

## فصل (۲).

في الإشارة إلى مناقضة أدلة الزاعمين أن الوجود لا يصلح للمعلولة. إن قدماء الفلاسفة لم يورثوا أخلاقهم حجة على صحة شيء من المذهبين بل الظاهر أن كلاً من القريين ادعوا بداهة دعواهم إذ لم نجد في كلام الأوائل بُرهاناً على شيء منهما بل اقتصروا على مجرد إشاراتٍ و تنبيهاتٍ.<sup>۱</sup>

[فصلی در اشاره به نقض ادعای کسانی که معتقدند وجود صلاحیت معلول بودن را ندارد].  
خب مرحوم آخوند در اینجا یک اعتراضی بر قدماء فلاسفه دارند که بنا بر قائل تعلق جعل به ماهیت یا تعلق جعل به وجود، اینها هیچ دلیلی بر صحت هیچ کدام از مذهب به جا نگذاشتند. هر کدام از دو گروه که قائم به دعوی خود هستند، نسبت به مدعای خودشان که جعل به ماهیت تعلق گرفته یا به وجود تعلق گرفته به صرف اشارات اکتفا کردند.

۱. همان.

وَ رَبَّمَا احْتَجَّ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى كَوْنِ الوجودِ غَيْرَ صَالِحٍ لِلْمَعْلُولِيَّةِ بِوَجْهِ مِنَ الدَّلَائِلِ  
يَبْتَنِي عَلَى كَوْنِ الوجودِ امراً اعتبارياً و عارضاً ذهنياً فلا يوصفُ بِالذَّاتِ بِالْحَدُوثِ و  
الزَّوَالِ و الطَّرِيانِ بَلِ الْمَاهِيَةُ هِيَ الْمَوْصُوفَةُ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ.

بعضی‌ها آمدند و مسئله جعل را به ماهیت زدند

[و گفتند که وجود صلاحیت معلولیت را به جوهری

ندارد] و یک ایراداتی بر تعلق جعل به وجود گرفتند،

اما این احتجاج مبتنی است بر اینکه وجود امر

اعتباری است و یک عروض ذهنی دارد. بالذات

متصف به زوال و حدوث و دوام برای استمرار این

بقاء وجود نخواهد شد و وجود یک امر اعتباری

است و امر اعتباری که متصف به حدوث و معلول

نمی‌شود و جعل به آن تعلق نمی‌گیرد. جعل به امر

واقعی و امر خارجی تعلق می‌گیرد. اراده مرید

همیشه به یک امر خارجی تعلق می‌گیرد، نه به یک

امر ذهنی و اعتباری. ماهیت است که موصوف به

حدوث، زوال، تعین و امثال ذلک است.

مثلاً يُقَالُ الْإِنْسَانُ مَوْجُودٌ و حَادِثٌ أَوْ مَعْدُومٌ و زَائِلٌ لَا الْوَجُودُ إِذْ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ الْقِمْسَةُ  
فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ يُجْعَلَ الْوَجُودُ وَحْدَهُ هُوَ الْمَعْلُولُ و نَحْنُ بِفَضْلِ اللَّهِ و تَأْيِيدِهِ فَكُنَّا هَذِهِ  
الْعُقْدَ و حَلَّلْنَا هَذِهِ الْإِشْكَالَاتِ فِي مَبَاحِثِ الْوَجُودِ.

مثلاً [گفته می‌شود که] انسان موجود و حادث

است و وجود نیست. انسان هم که خب ماهیت است

چون قابلیت جنس و فصل دارد دیگر! یا معدوم و

زائل است و وجود نیست زیرا قسمت بر این وجود

وارد نمی‌شود. معنایی ندارد که بگوییم: **وجودِ إِمَّا معدومٌ أو زائلٌ، إِمَّا حادثٌ أو معدومٌ**. این معنا ندارد! در این صورت نمی‌شود که ما وجود را معلول بدانیم. و **نحن بِفَضْلِ اللَّهِ و تَأْيِيدِهِ** مرحوم آخوند می‌فرمایند که همه اشکالات را باز کردیم و در آنجا مطرح کردیم که اینکه وجود تعلق می‌گیرد ماهیت او عبارت از ظهور خارجی آن وجود است نه اینکه به نفس وجود **بِمَا هُوَ هُوَ** [تعلق می‌گیرد] زیرا ماهیت امر عدمی است و امر عدمی که قابلیت برای حدوث ندارد!

#### وجود؛ امر واحد!

وَمِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ مَنْ أَبْطَلَ كَوْنَ الْوُجُودِ مَعْلُولاً بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ تَأْتِيرُ الْعِلَّةُ فِي الْوُجُودِ وَحْدَهُ لَكَانَ كُلُّ مَعْلُولٍ لِشَيْءٍ مَعْلُولاً لِغَيْرِهِ مِنَ الْعِلَلِ وَ كُلُّ عِلَّةٍ لِشَيْءٍ عِلَّةٌ لِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ اللَّازِمُ ظَاهِرُ الْبَطْلَانِ فَكَذَا الْمَلْزُومُ بَيَانُ الْمَلْزَمَةِ أَنَّ الْوُجُودَ حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ.<sup>۱</sup>

بعضی از متأخرین گفتند که نمی‌شود وجود معلول باشد، از این باب نه از باب اعتباریت. اگر تأثیر علت فقط در وجود باشد و در ماهیت نباشد، معلول برای یک علت باید معلول غیر آن شیء از علل باشد زیرا وجود امر واحد است. اگر وجود بخواهد معلول برای یک شیء باشد پس آن علت

۱. همان، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.

آمده است و یک امر واحد غیر قابل برای اختلاف را ایجاد کرده است. وقتی که این امر واحد است در جای دیگر هم واحد است دیگر! در همه جا واحد است پس شما هیچ نوع اختلافی در این امر واحد که وجود است نمی بینید. وقتی که ندیدید پس نسبت تمام علل به این امر واحد یکسان است چون این امر در همه جا واحد است. در تعلق جعل به این امر واحد هیچ اختلافی به وجود نمی آید. پس معلوم می شود این وجود در ارتباط با همه علل از آن وحدت خودش هیچ گونه انشلام و تغییری پیدا نمی کند. پس نسبت تمام علل به وجود یکسان است. هر چیزی که علتی برای یک شیء باشد برای همه اشیا علت است. **وَ اللَّازِمُ ظَاهِرُ الْبَطْلَانِ ...**

[این لازمه ظاهر البطلان است، پس ملزوم (یعنی معلول بودن وجود) نیز باطل است، توضیح ملازمت این است که] این وجود حقیقت واحده است و این را ما می دانیم.

فَكَانَتْ عِلَّتُهُ صَالِحَةً لِعَلِّيَّةِ كُلِّ وَجُودٍ فَإِنَّ الْمَاءَ مَثَلًا إِذَا سَخُنَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ مُنْسَخِنًا  
فَتَلَكِ السُّخُونَةُ مَاهِيَةً مِنَ الْمَاهِيَاتِ فَصَدُورُهَا عَنِ الْمَبَادِي الْمُفَارِقَةِ الْفَيَاضَةِ إِمَّا أَنْ  
يَتَوَقَّفَ عَلَى شَرْطِ حَادِثٍ أَوْ لَا يَتَوَقَّفَ فَإِنَّ لَمْ يَتَوَقَّفَ لَزِمَ دَوَامُ وَجُودِهَا.

پس علت این وجود که حقیقت واحده است صلاحیت دارد که همه وجودات را خلق کند و

به وجود بیاورد. مثلاً شما آب گرم را در نظر بگیرید بعد از آن که گرم نبود این گرما ماهیتی است که بر این ماء عارض شده است. این ماء سخونت نداشت بعد این سخونت آمده است. صدور سخونت از مبادی مفارقه که نار باشد حطب باشد هوا باشد آلات موصله حرارت ناریه به ماء باشد این مبادی مفارقه‌ای که فیاض این علیت به ماء است، یا بر یک شرط حادث متوقف است یا متوقف نیست، اگر متوقف نباشد پس باید سخونت دائم باشد چون متوقف بر شرط نیست. این سخونت باید همیشه باشد لازم شرطی باشد.

لأنَّ الماهية إذا كانت قابلة و الفاعل فياضاً أبداً و جبَّ دوامُ الفيض و إما أن يتوقف على شرط من الشرائط فالمتوقف على تلك الشرائط وجودُ السخونة أو ماهيتها فإن كان المتوقف هو وجودُ السخونة فهو باطلٌ لأنَّ مُلاقاة الماء إذا كانت شرطاً لوجود البرودة و وجود البرودة مساوٍ لوجود السخونة.

چون وقتی که ما ماهیت را قابل بدانیم و فاعل را ابداً فیاض بدانیم همیشه باید فیض باشد و احتیاج به شرط ندارد، احتیاج به شرط حادث ندارد یا بر یک شرطی از شرایط متوقف است، آن که بر این شرایط متوقف است یا وجود سخونت یا ماهیت آن است یعنی بنده خدا نیامده فرق بگذارد! بابا این هردو یکی است! اگر متوقف، خود وجود سخونت است این باطل است چون وجود امر واحد چون ملاقات آب

اگر شرط برای وجود برودت است وجود هم که با وجود فرق نمی‌کند و وجود برودت هم مساوی با وجود سخونت است! حالا چون گفته که این هردو وجود با «واو» و «جیم» و «واو» و «دال» است بنابراین وجود هوا با وجود زمین و وجود کلاغ با وجود اسد و وجود خدا با وجود اینها هم یکی است چون هردوی اینها وجود است! بابا درست است به همه اینها وجود می‌گویند ولی ظهورات وجود فرق می‌کند دیگر! وجود زن با وجود مرد فرق می‌کند نمی‌شود که یکی باشد، امتحان کنید!!

فَمَا هُوَ شَرْطٌ لِيُجْرَدَ أَحَدُهُمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ شَرْطاً لِيُجْرَدَ الْآخَرُ لِأَنَّ حُكْمَ الْأَمْثَالِ وَاحِدٌ وَ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَوَجِبَ حُصُولُ السُّخُونَةِ فِي الْجِسْمِ عِنْدَ مُلَاقَاةِ الْمَاءِ لَهُ لِأَنَّ الْمَاهِيَةَ قَابِلَةٌ وَالْفَاعِلُ فَيَاضٌ وَالشَّرْطُ حَاصِلٌ عِنْدَ هَذِهِ الْمُلَاقَاةِ فَيَجِبُ حُصُولُ الْمَعْلُولِ.

آن که شرط برای وجود یکی از اینها مثل برودت است پس باید شرط برای سخونت هم باشد اگر فرض کنید که ثلاجه که شرط برای وجود برودت است شرط برای وجود سخونت هم باید باشد چون هردوی اینها وجود است دیگر [و حکم موارد مشابه یکسان است]. بگوییم که وجود همان است! واقعاً انسان نمی‌داند گریه کند بر این حرف‌ها یا بخندد! سخونت و برودت هردو یکی است هیچ فرقی نمی‌کند! چه تو را بزنند یا تو بزنی هیچ فرقی

نمی‌کند! هردو یکی است و هیچ تفاوتی نمی‌کند!  
چه نازت کنند و چه تو را بزنند هردو یکی است و  
هیچ فرقی نمی‌کند!

اگر این طور باشد وقتی که ماء با آن ملاقات کند  
باید سخونت در آن جسم پیدا شود در حالی که وقتی  
ماء ملاقات کند برودت پیدا می‌شود! آنچه که  
موجب سخونت در جسم است ملاقات دیگر است  
نه ملاقات ماء، چون ماهیت قابل است و فاعل هم  
فاعل فیاض است؛ فیاض علی الإطلاق! [و شرط نزد  
این ملاقات حاصل است پس حصول معلول واجب  
است].

و يَلْزَمُ مِنْ هَذَا حُصُولُ كُلِّ شَيْءٍ عِنْدَ حُصُولِ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا يَخْتَصَّ شَيْءٌ مِنَ  
الْحَوَادِثِ بِشَرِطٍ وَلَا بِعِلَّةٍ وَ كُلُّ ذَلِكَ بَاطِلٌ يَدْفَعُهُ الضَّرُورَةُ وَ الْعَيَانُ فَظَهَرَ أَنَّ الْمُتَوَقَّفَ  
عَلَى ذَلِكَ الشَّرْطِ هُوَ مَاهِيَةُ السُّخُونَةِ.

و لازمه این مطلب این است که هر علتی که  
پیدا شد باید همه معلولات در دنیا هم پیدا شود  
تا اینکه هیچکدام از حوادث اختصاص به شرط و  
علت نداشته باشند در حالی که ما بطلان آن را  
می‌بینیم. آن که بر این شرط متوقف است وجود مع  
الوجود نیست بلکه ماهیت است! وجود سخونت  
نیست بلکه ماهیت سخونت است و ماهیت سخونت  
با ماهیت برودت دوتا است! اینجا دیگر نمی‌توانیم  
بگوییم که ماهیت سخونت عین ماهیت برودت است  
و چون این اختلاف ذاتی در ماهیت سخونت و  
ماهیت برودت است پس جعل به او تعلق می‌گیرد!  
ببینید اصلاً چطور همه چیز را خلط کردند و  
متوجه نشدند که اصلاً وجود سخونت با وجود  
برودت فرق می‌کند! گرچه هردو وجود است ولی  
به لحاظ متعلق آن هم فرق می‌کند! سبزی آش با  
سبزی پلو و سبزی خوردن سه‌تا است گرچه اول  
همه سبزی است ولی آن آشی که بعد آمده می‌آید و

این سبزی را از آن نوع دیگرش متمایز می‌کند. آن خوردن که بعد آن هست می‌آید نوع این سبزی را بیان می‌کند. چون حالا اول آن سبزی است پس همه سبزی‌ها از آش و خوردن و شله‌قلمکار و از این چیزهای دیگر باید یکی باشد؟!

فَإِذَا كَانَ الْمَتَوَقَّفُ عَلَى الْغَيْرِ هُوَ الْمَاهِيَّةُ وَ كُلُّ مَا يَتَوَقَّفُ عَلَى الْغَيْرِ يَسْتَدْعِي سَبَبًا فَالسَّبَبُ سَبَبٌ لِلْمَاهِيَّةِ لَا لِلْوُجُودِ فَعَلَةُ الْمَمَكَّنَاتِ أَيْسَتْ عِلَّةٌ وَجُودَهَا فَقَطْ بَلْ عِلَّةٌ لِمَاهِيَّاتِهَا أَوْ لَهَا مَعًا.

وقتی که متوقف بر غیر همان ماهیت باشد و هر چیزی که متوقف بر غیر است علت می‌خواهد پس سبب، سبب ماهیت است [نه وجود] پس جعل به ماهیت تعلق می‌گیرد. علت ممکنات فقط علت وجودش نیست بلکه علت ماهیات است یا اینکه خیلی ما تنازل کنیم یک نصیبی هم به اصالة الوجودی‌ها بدهیم می‌گوییم که آقا جعل به هر دو تعلق گرفت؛ هم به وجود اشیاء و هم به ماهیت اشیاء! این خیلی دیگر عالی می‌شود! این دیگر از آن چرندهای خیلی عالی است!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد